

# میشل پرندگار



نویسنده و نگارگر: تامی دیپائولا

برگردان: آرش حسینیان



# میشل پرنده باز

نویسنده و نگارگر: تامی دیپائولا

برگردان: آرش حسینیان

چاپ اول - اردیبهشت ۱۳۹۱

نشر اینترنتی پاد



تحت مجوز توزیع و تکثیر اشتراکی



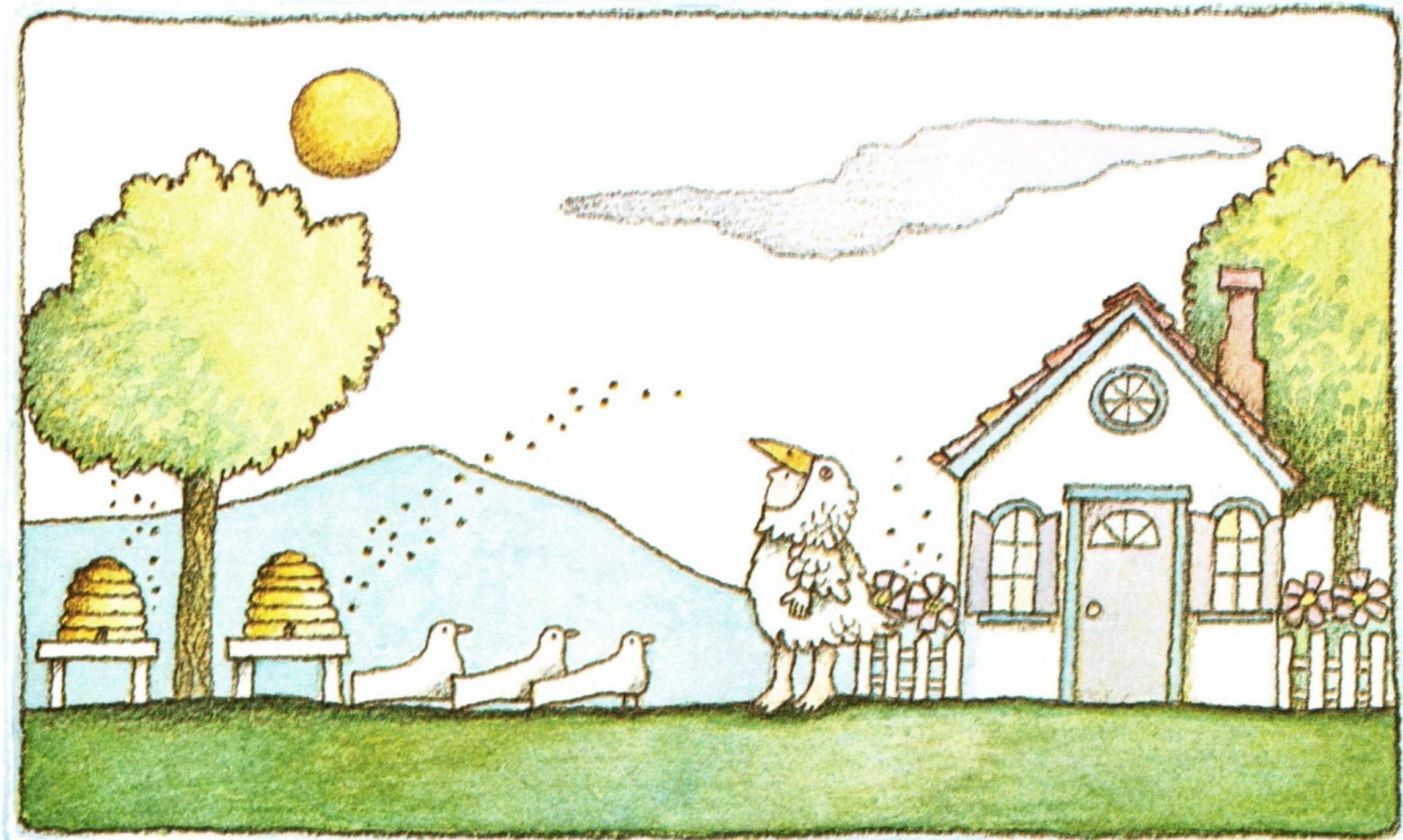
# To Boss-Lady

برگردان فارسی این اثر تقدیم می‌شود به

امیرحسین آریانپور

No part of this publication may be reproduced in whole or in part, or  
stored in a retrieval system, or transmitted in any form or by any means,  
electronic, mechanical, photocopying, recording, or otherwise,  
without written permission of the publisher. For information regarding permission,  
write to Simon & Schuster Books for Young Readers,  
866 Third Avenue, New York, NY 10022.

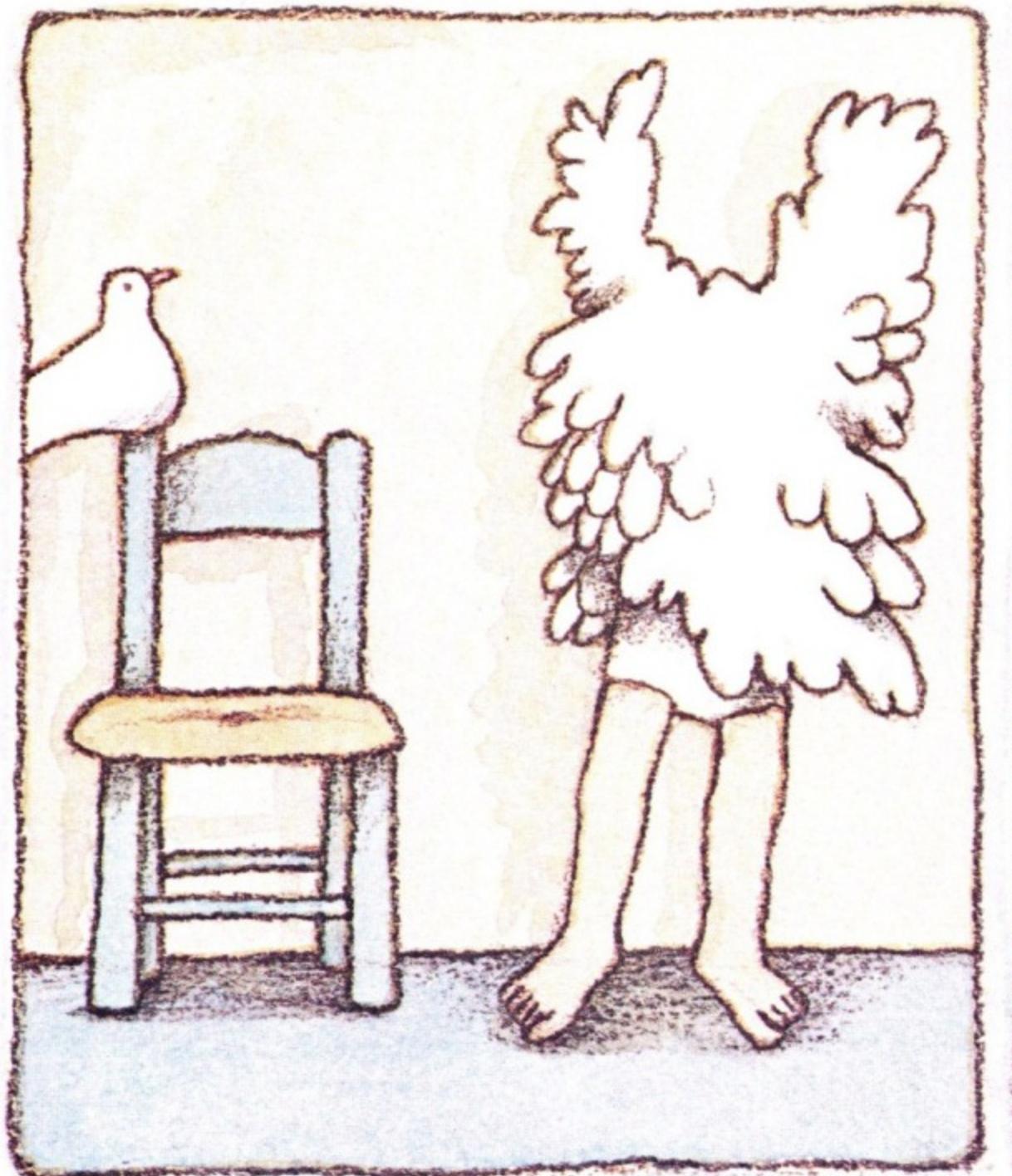
Copyright © 1975 by Tomie dePaola.  
All rights reserved. Published by Scholastic Inc., 555 Broadway,  
New York, NY 10012, by arrangement with Simon & Schuster Books for Young Readers.  
Printed in the U.S.A.  
ISBN 0-590-22847-1



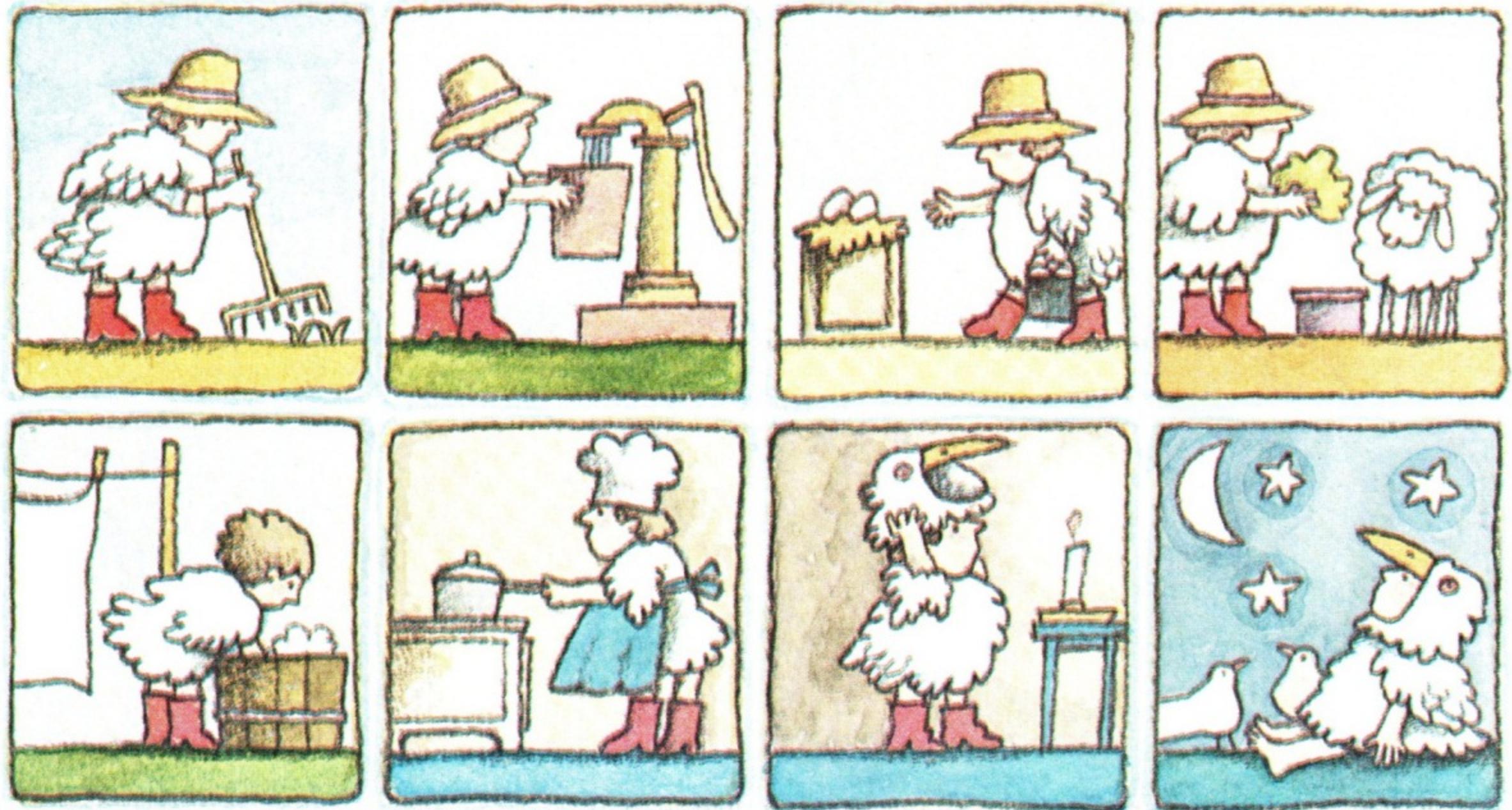
میشل پرنده باز در بیلاقی بیرون از شهر زندگی می کرد.



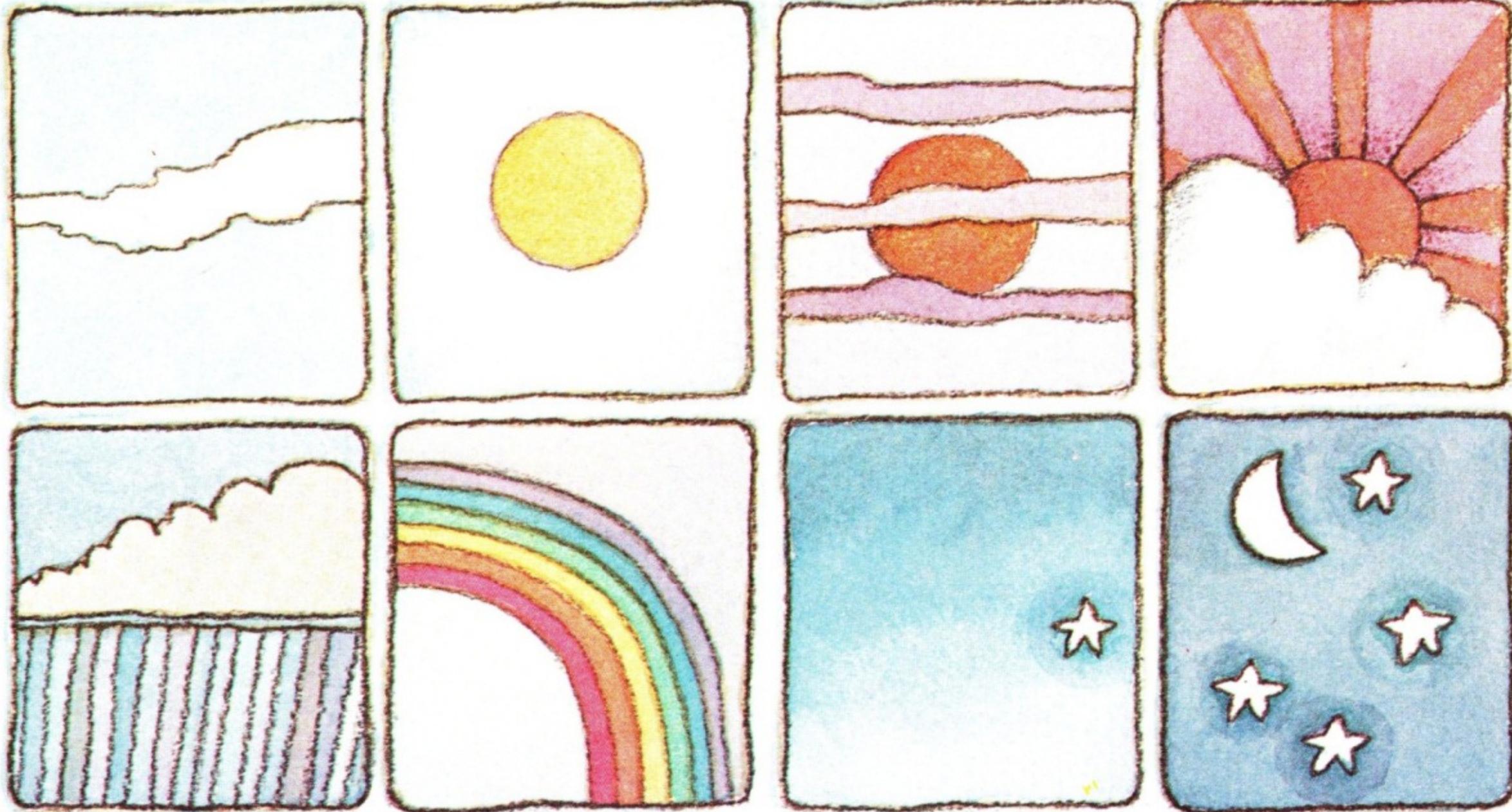
کار او هر روز این بود. از خواب بیدار می‌شد و صورتش را می‌شست.



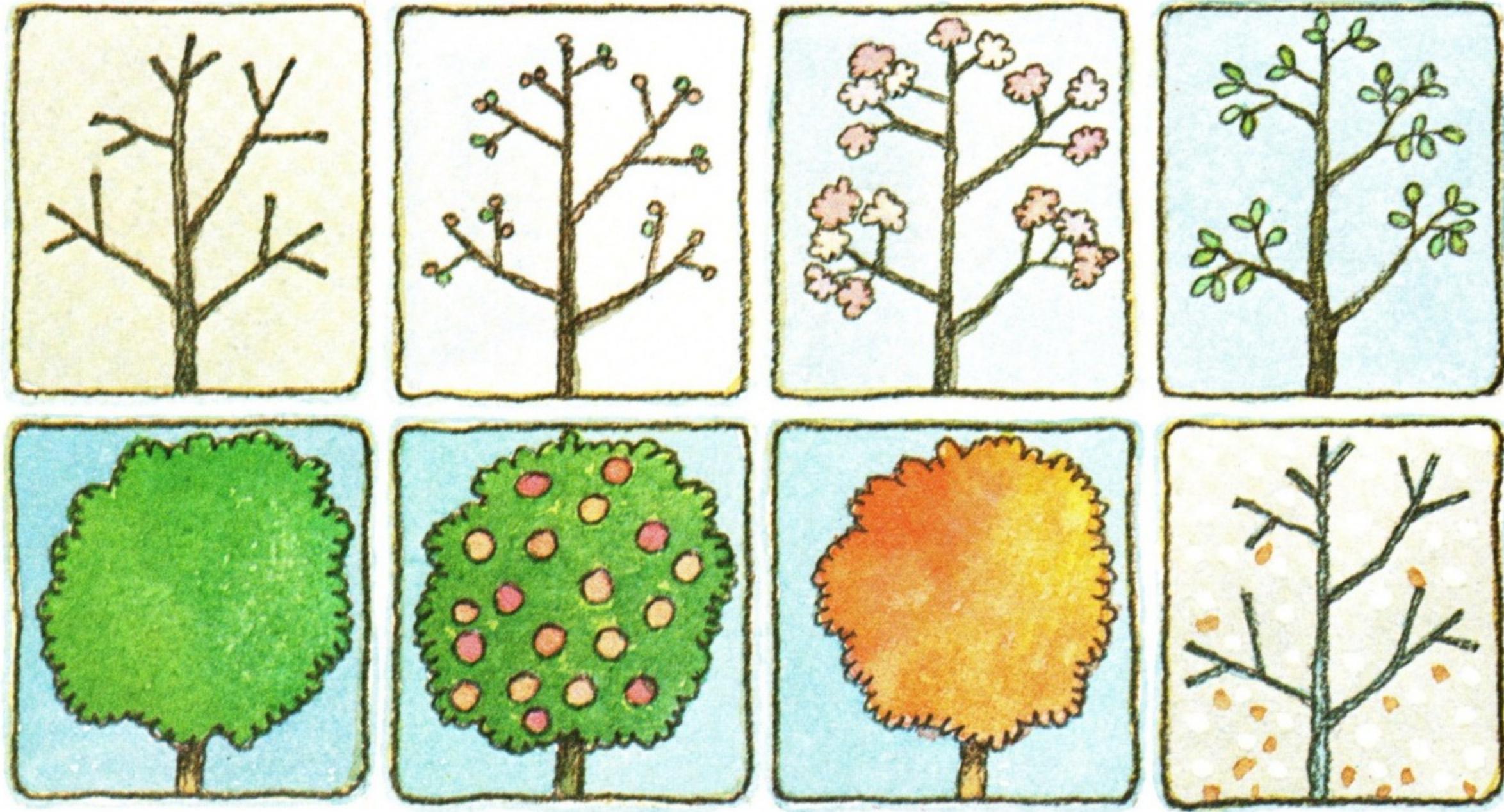
لباس پرنده‌اش را به تن می‌کرد و صبحانه‌اش را می‌خورد.



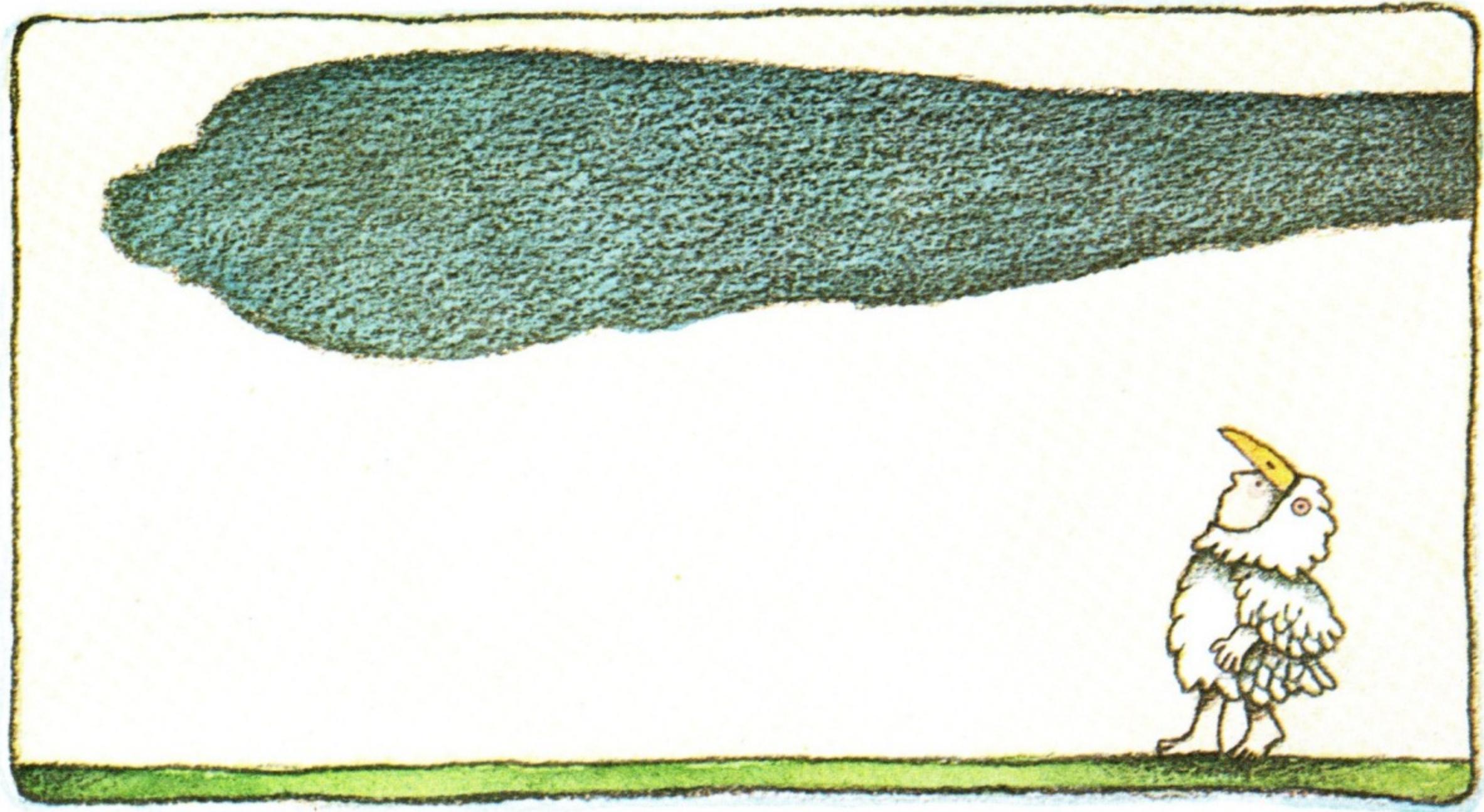
سپس کارهایش را انجام می‌داد. هنگام شب، می‌نشست و به ستاره‌ها خیره می‌شد.



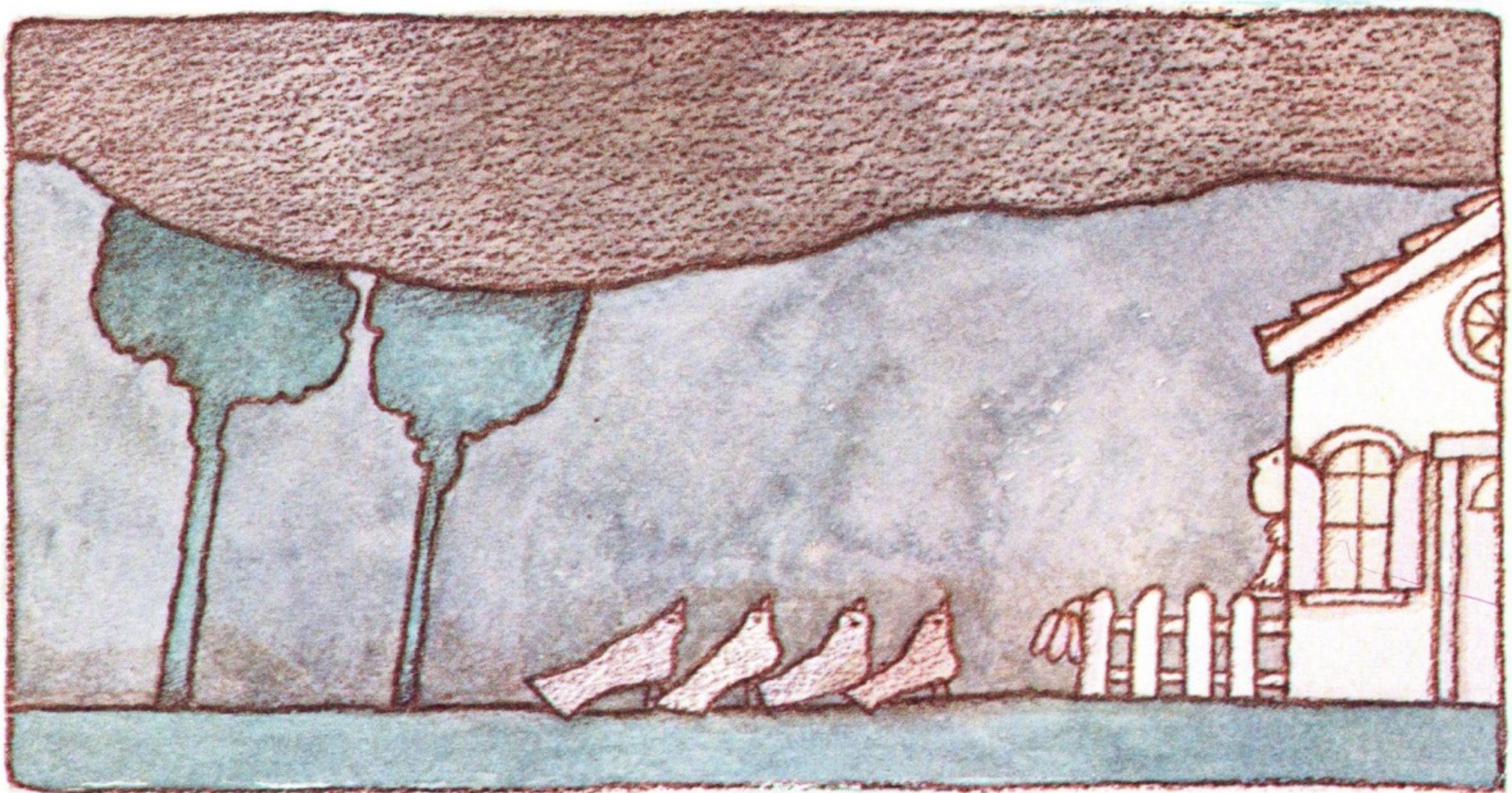
روزها با یکدیگر متفاوت بودند.



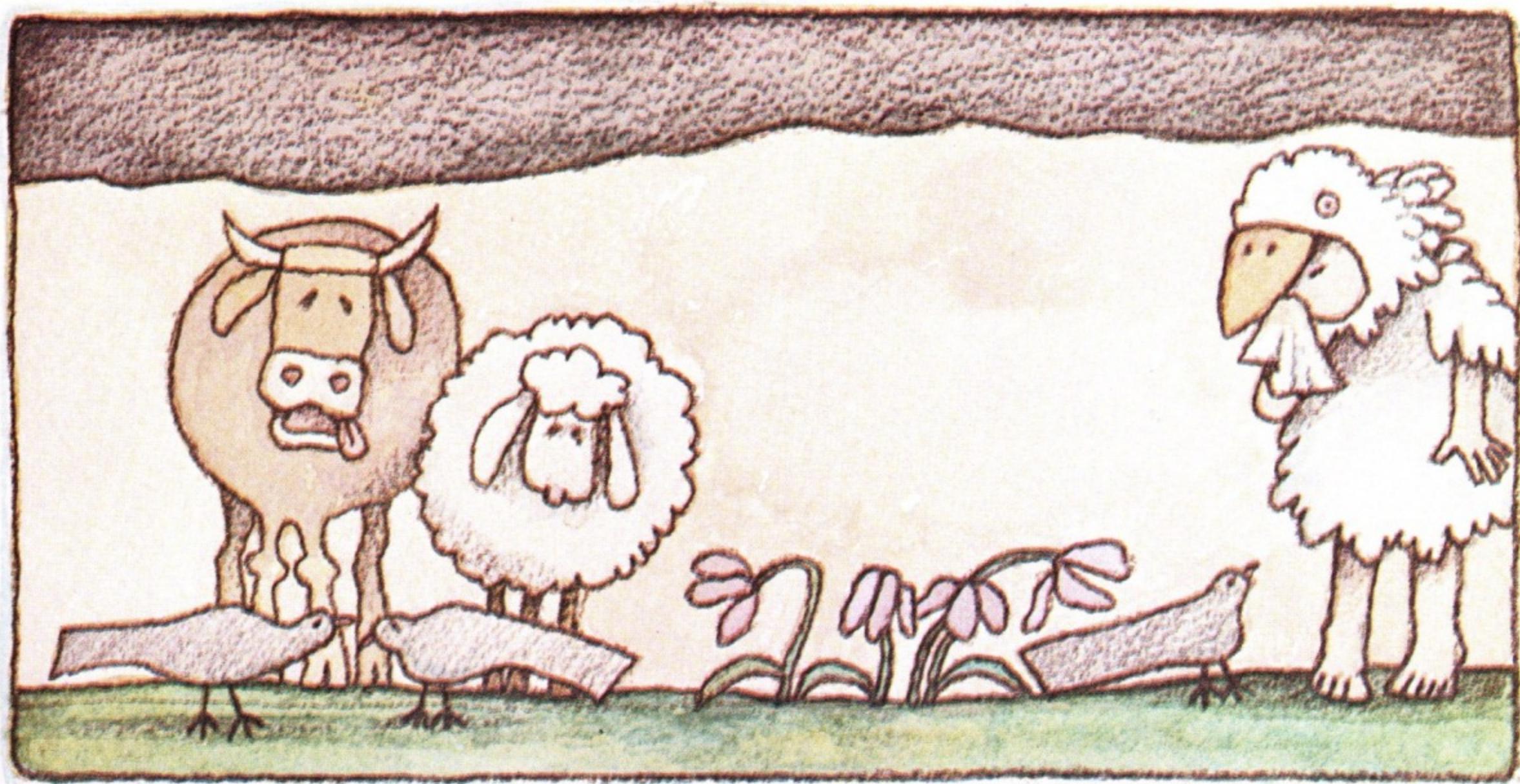
آسمان و برگ‌ها هم از روزی به روز دیگر متفاوت بودند.



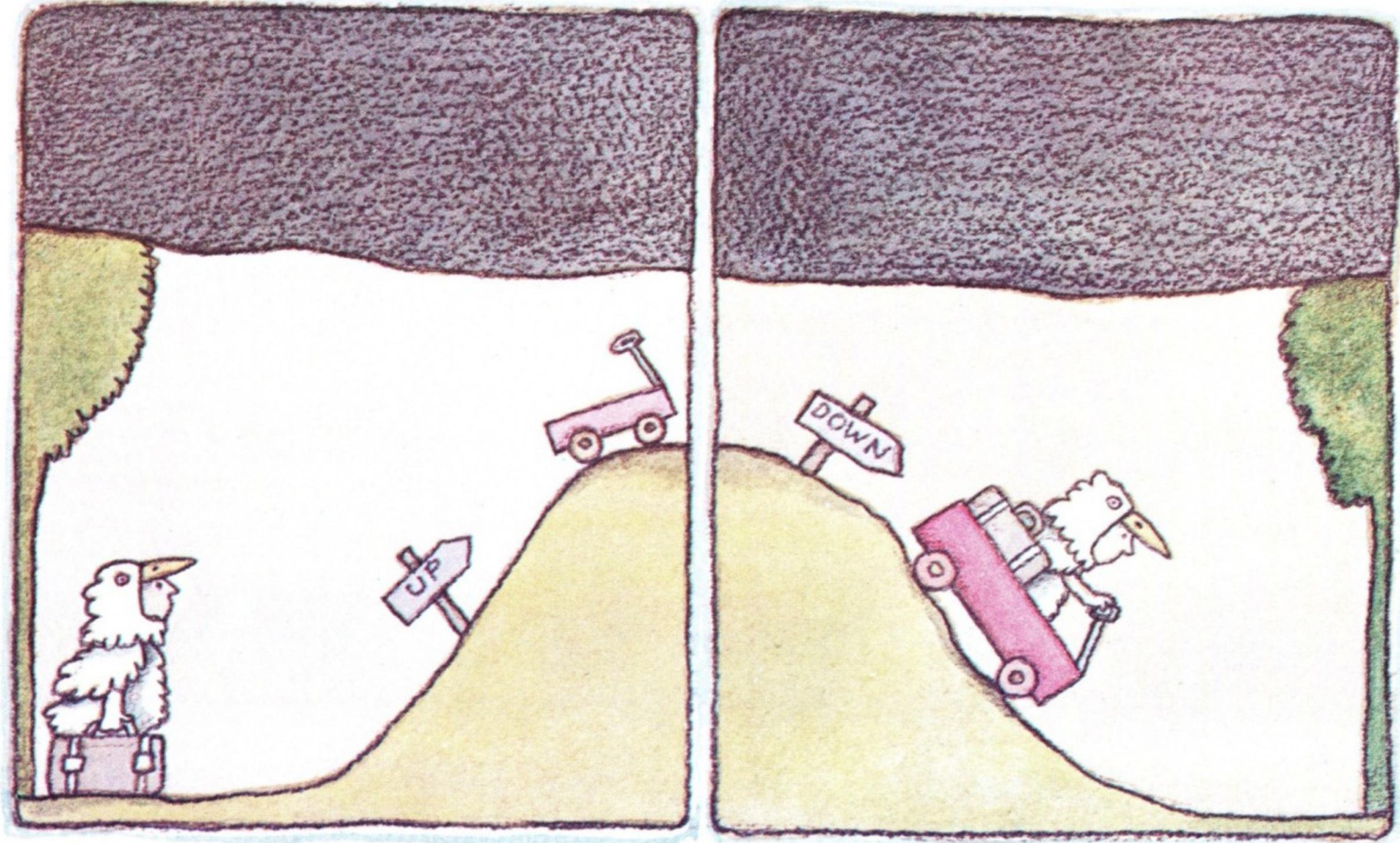
اما یک روز اتفاقی افتاد که با همه‌ی روزهای دیگر متفاوت بود. یک ابر سیاه تمام آسمان را پوشاند.



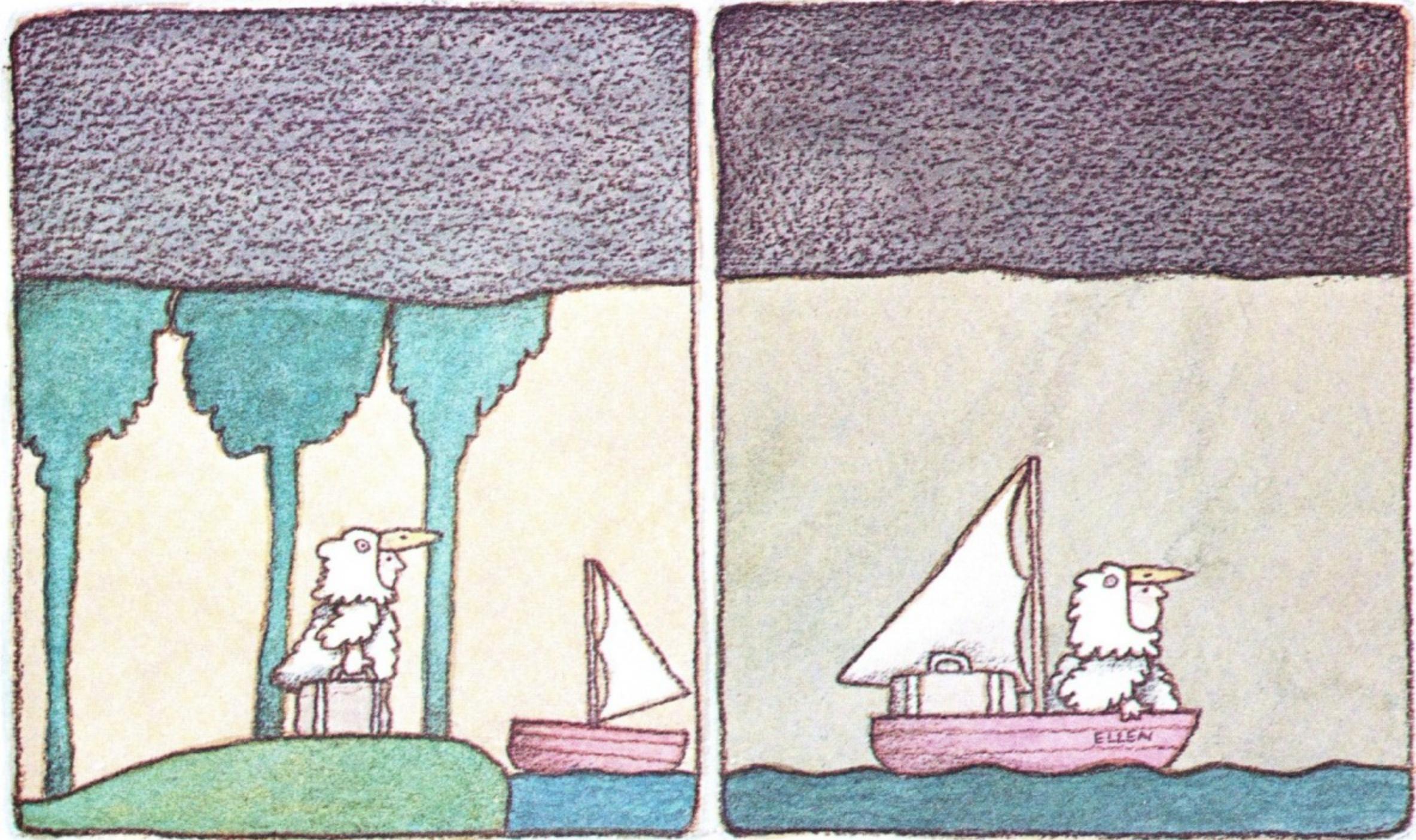
و وقتی شب فرا رسید، میشل پرنده‌باز دیگر نمی‌توانست ماه و ستاره‌ها را تماشا کند.



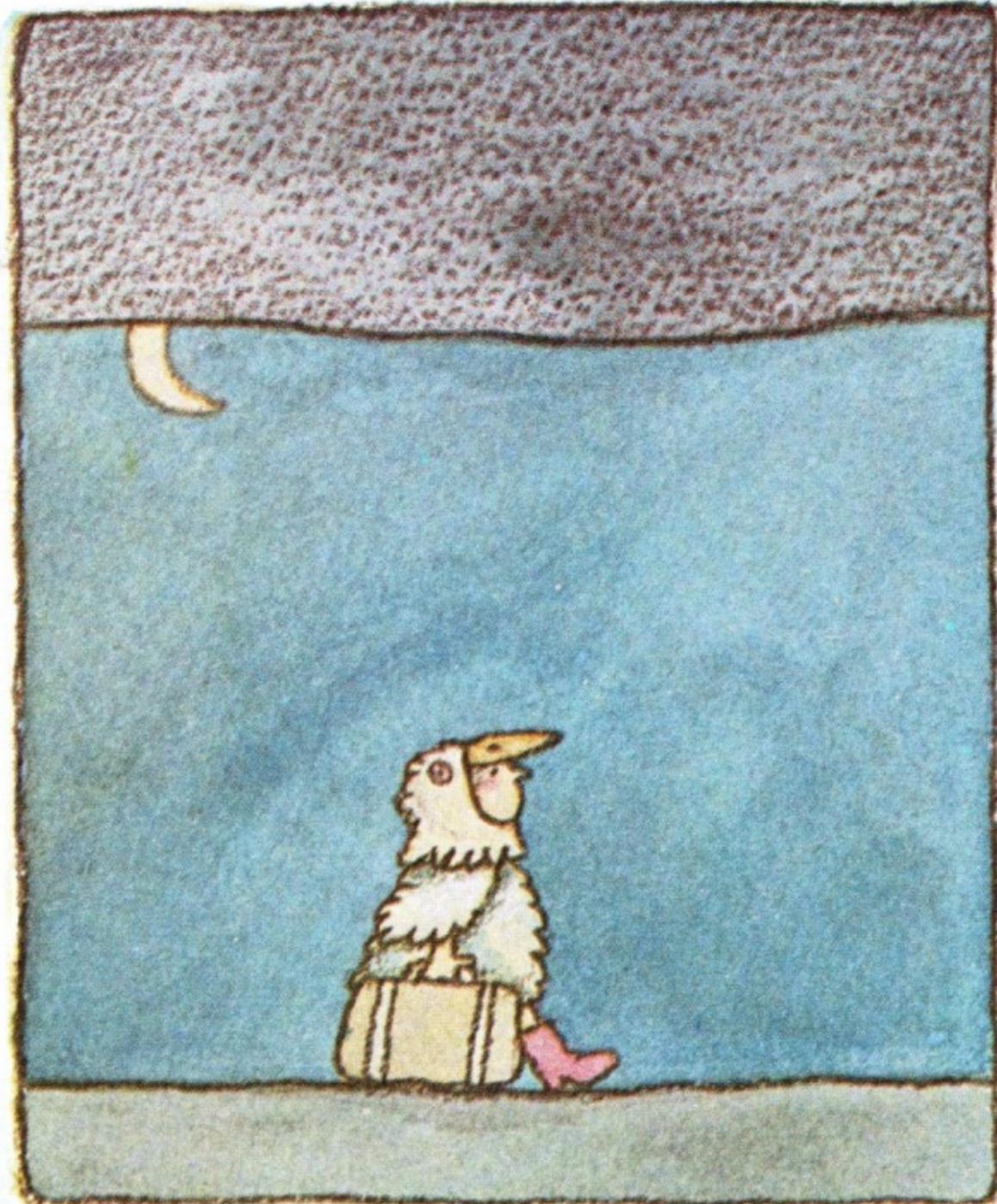
پرنده‌های سفید دیگر سفید نبودند. گل‌ها هم پژمرده شدند.



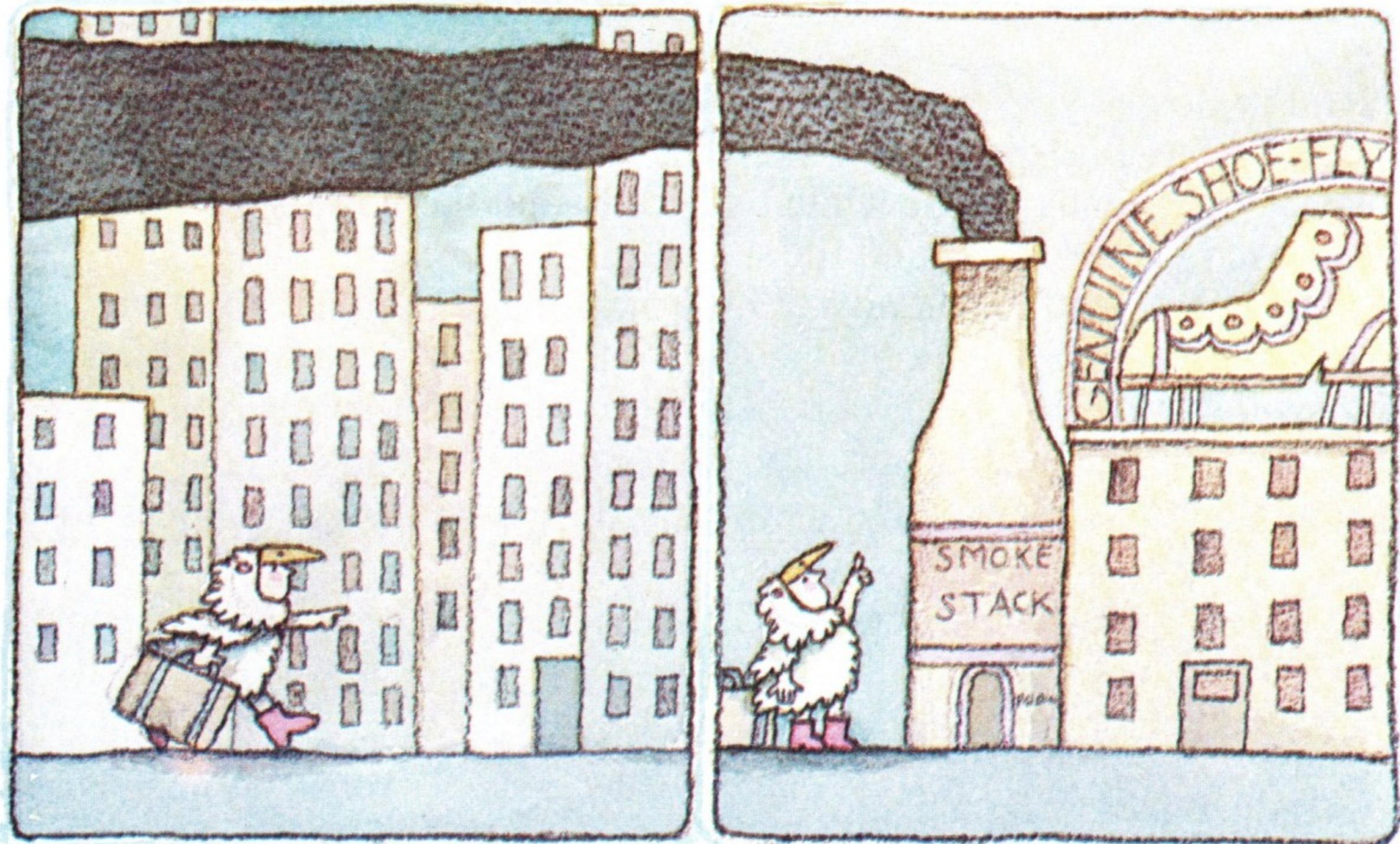
این شد که میشل پرنده باز چمدانش را بست،



و رفت تا بییند چه چیزی این ابر سیاه را ایجاد کرده است.



رفت و رفت تا به شهر رسید.



و سرانجام فهمید که این ابر از کجا می‌آید.

صدا آمد که: «سلام، من خانم رئیس هستم. آمده‌ای تا در کارخانه‌ی من کار کنی؟»

میشل گفت: «من میشل پرنده‌باز هستم. و در بیلاقی بیرون از شهر زندگی می‌کنم.

ابر سیاه شما پرنده‌گان سفید مرا آلوده می‌کند و باعث می‌شود گلهایم پژمرده شوند.

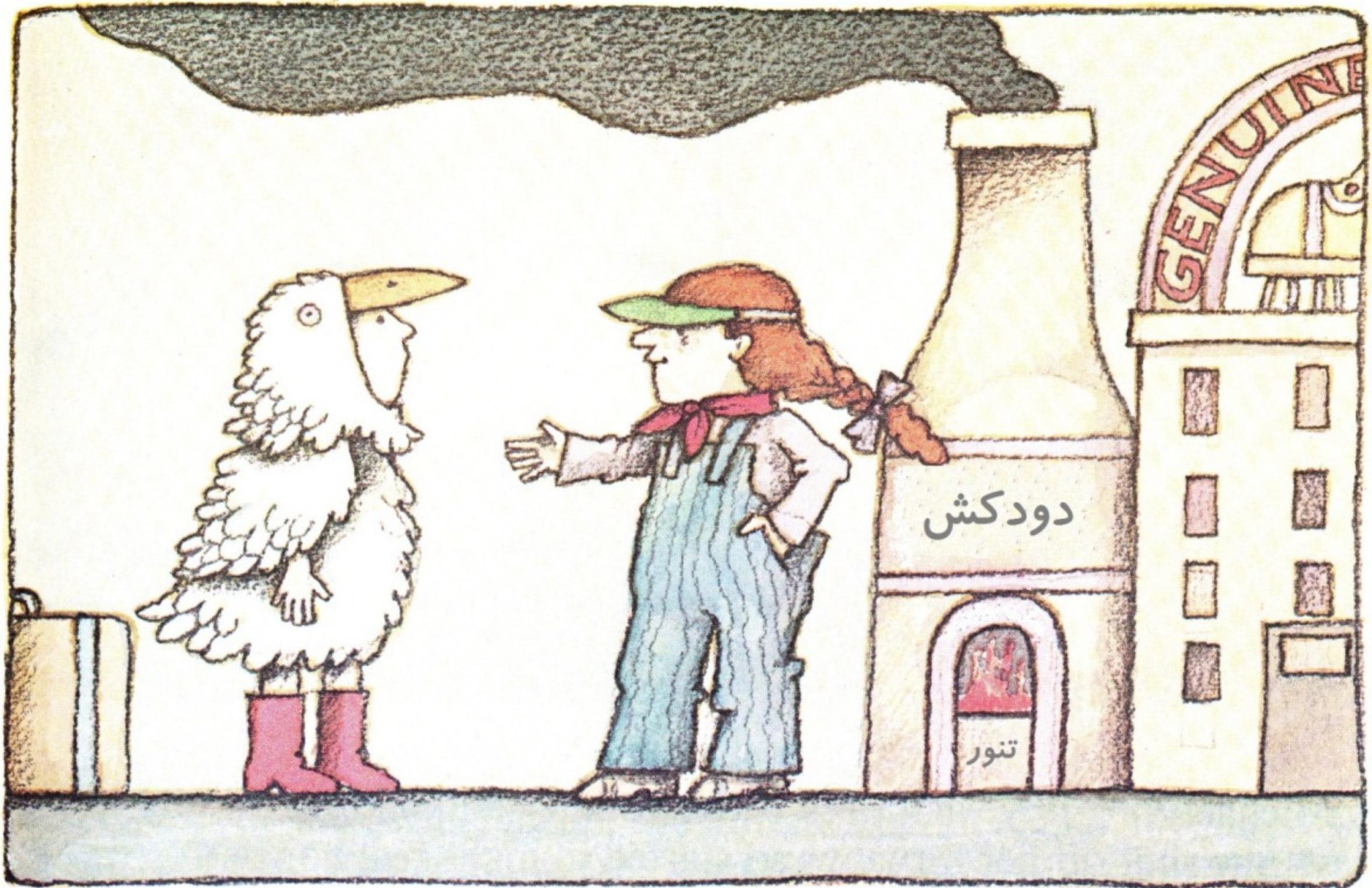
ما حتی نمی‌توانیم هنگام شب ستاره‌ها و ماه را تماشا کنیم.»

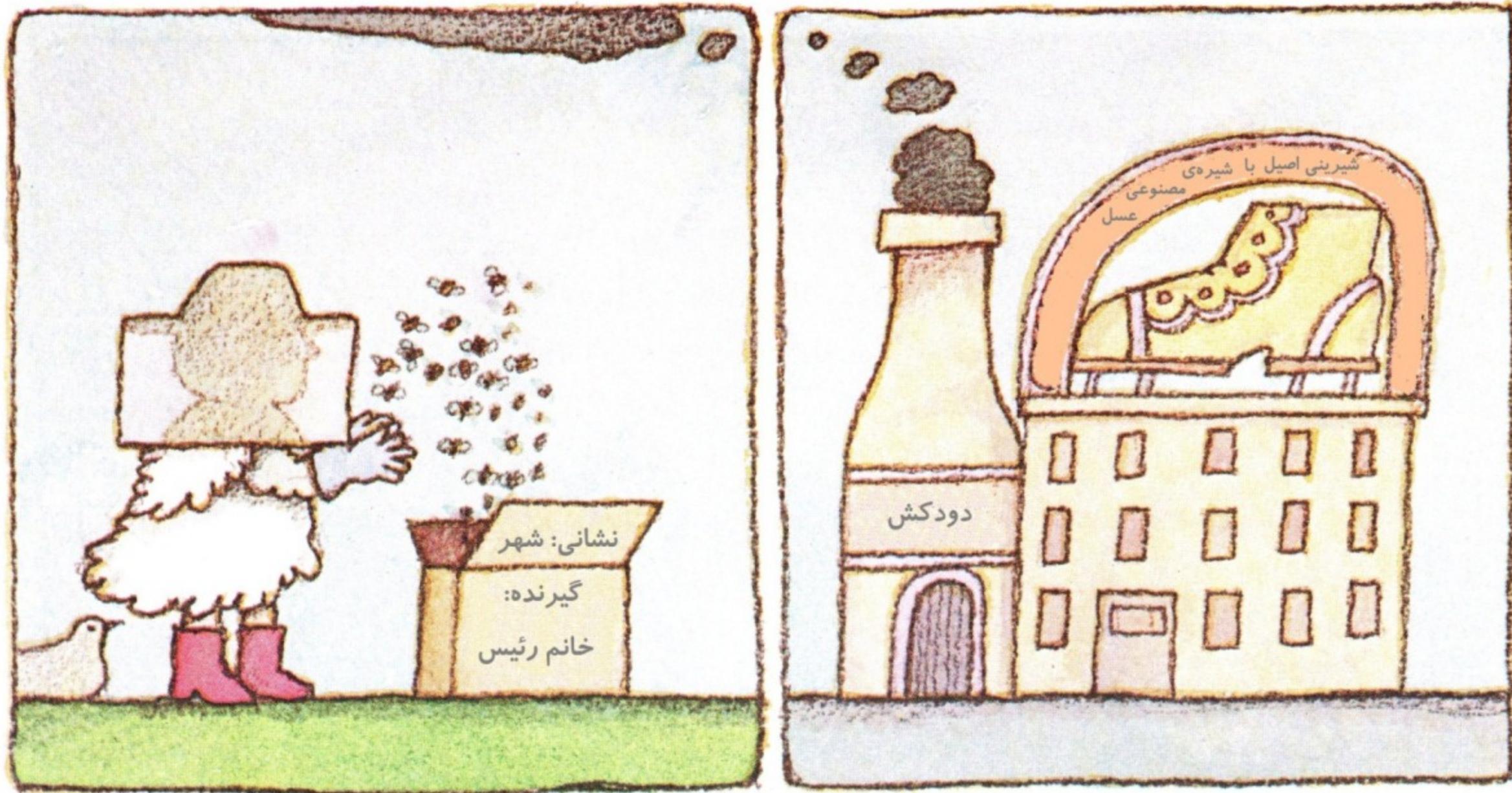
خانم رئیس گفت: خوب، ببین میشل. از این موضوع متأسفم. من در کارخانه‌ام از شیره‌ی مصنوعی عسل، شیرینی اصیل درست می‌کنم. برای تهیه‌ی این شیره به چندین تن شکر و طعم‌دهنده‌های شیمیایی نیاز دارم. این شیره وقتی روی شیرینی ریخته می‌شود خیلی خوشمزه‌اش می‌کند. اما فکر می‌کنم ذوب کردن این همه شکر در کوره‌ی بزرگ، این ابر سیاه را درست می‌کند.

میشل پرنده‌باز پرسید: «خوب چرا عسل واقعی درست نمی‌کنی؟ هرچه باشد، زنبورها دود تولید نمی‌کنند.»

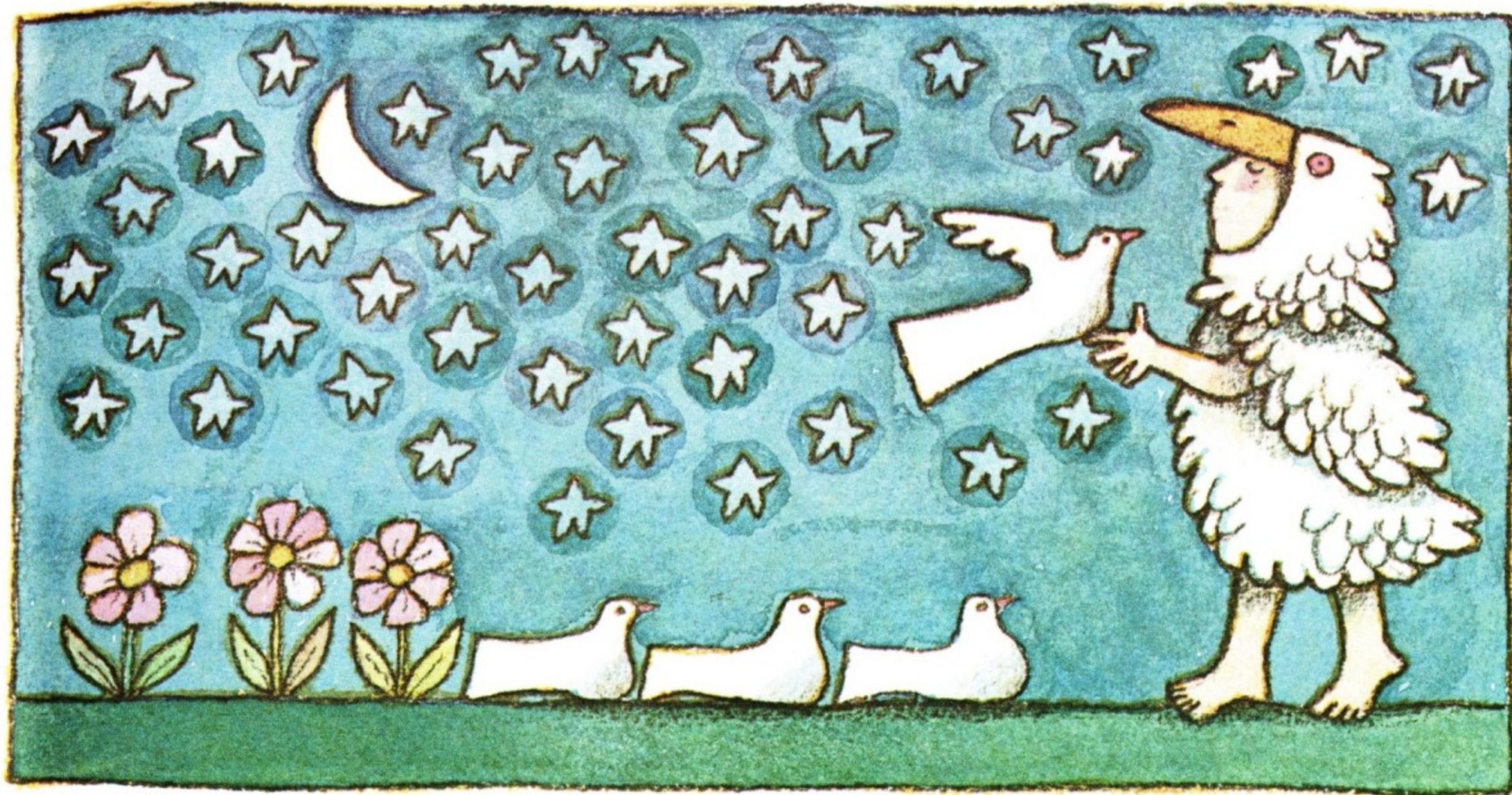
خانم رئیس گفت: «اوہ، میشل، چه پیشنهاد خوبی. از کجا می‌توانم مقداری زنبور تهیه کنم؟

میشل پرنده‌باز گفت: «من برایت مقداری خواهم آورد.»

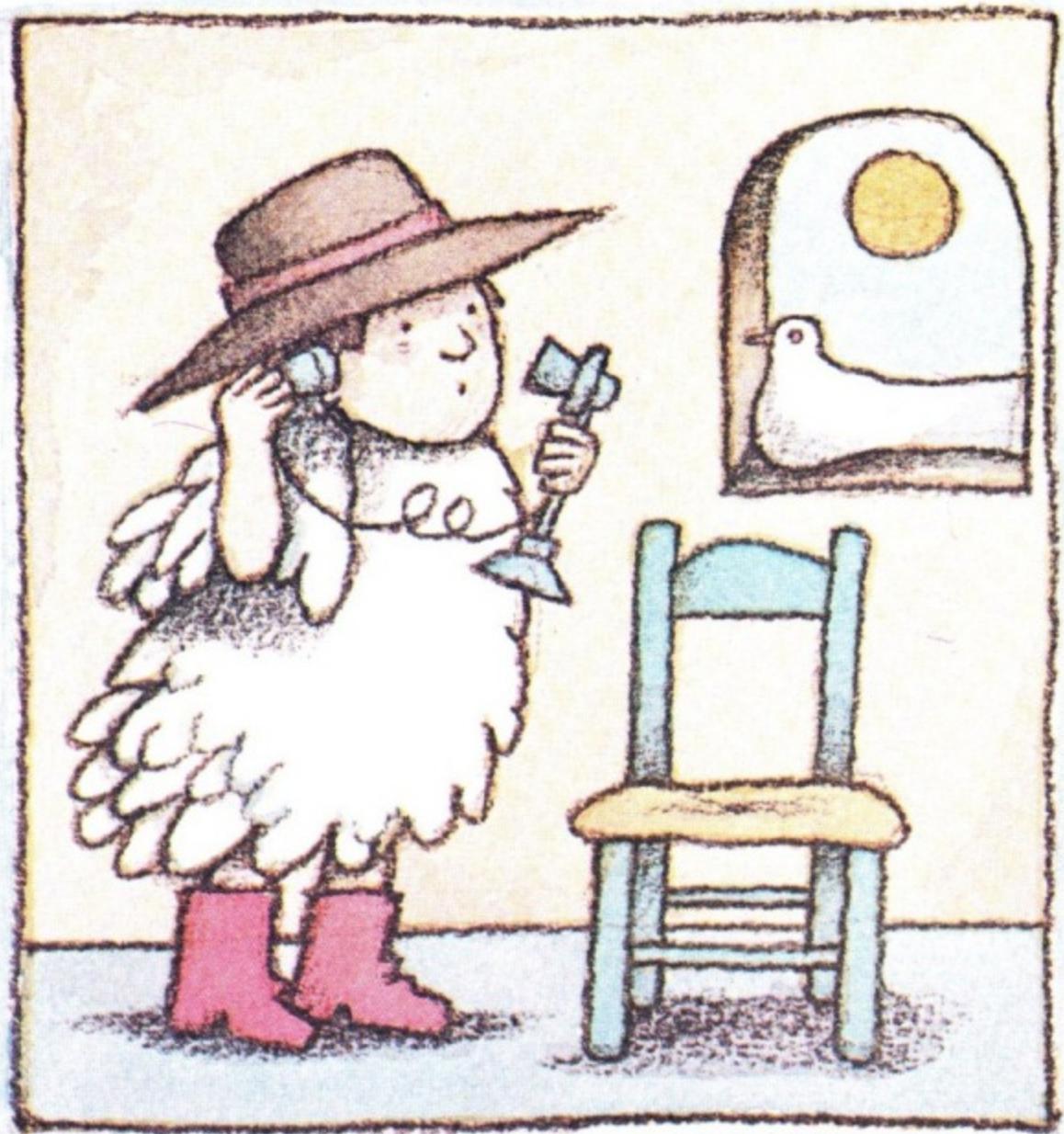




این شد که میشل پرنده باز به بیلاق بازگشت و برای خانم رئیس مقداری زنبور فرستاد.  
خانم رئیس هم کوره را خاموش کرد و دست به کار شد تا عسل واقعی درست کند.

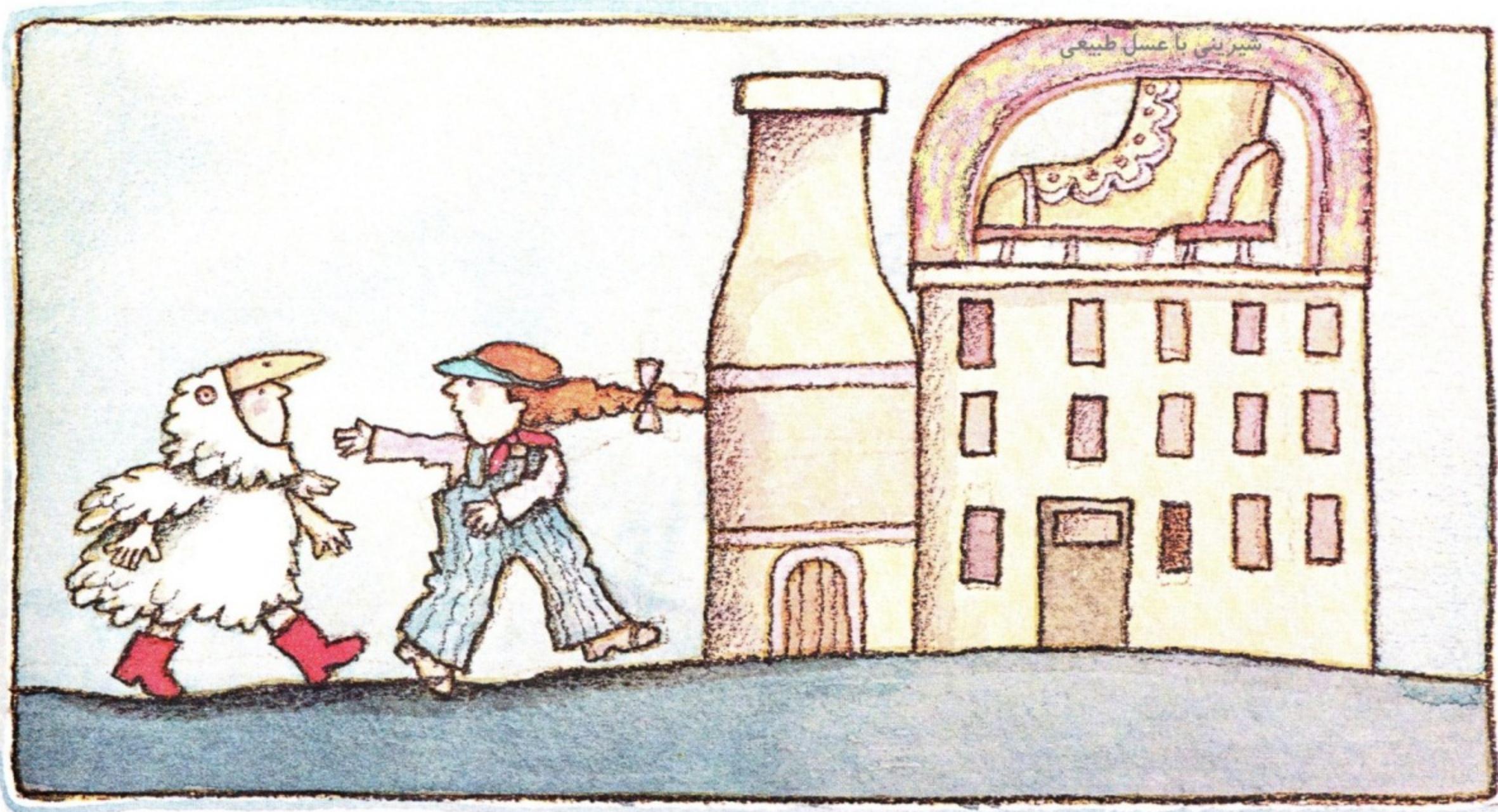


وقتی کوره خاموش شد، پرنده‌های سفید دوباره سفید شدند، گل‌ها هم از پژمردگی درآمدند.  
و میشل پرنده‌باز دوباره توانست هنگام شب به ماه و ستاره‌ها خیره شود.

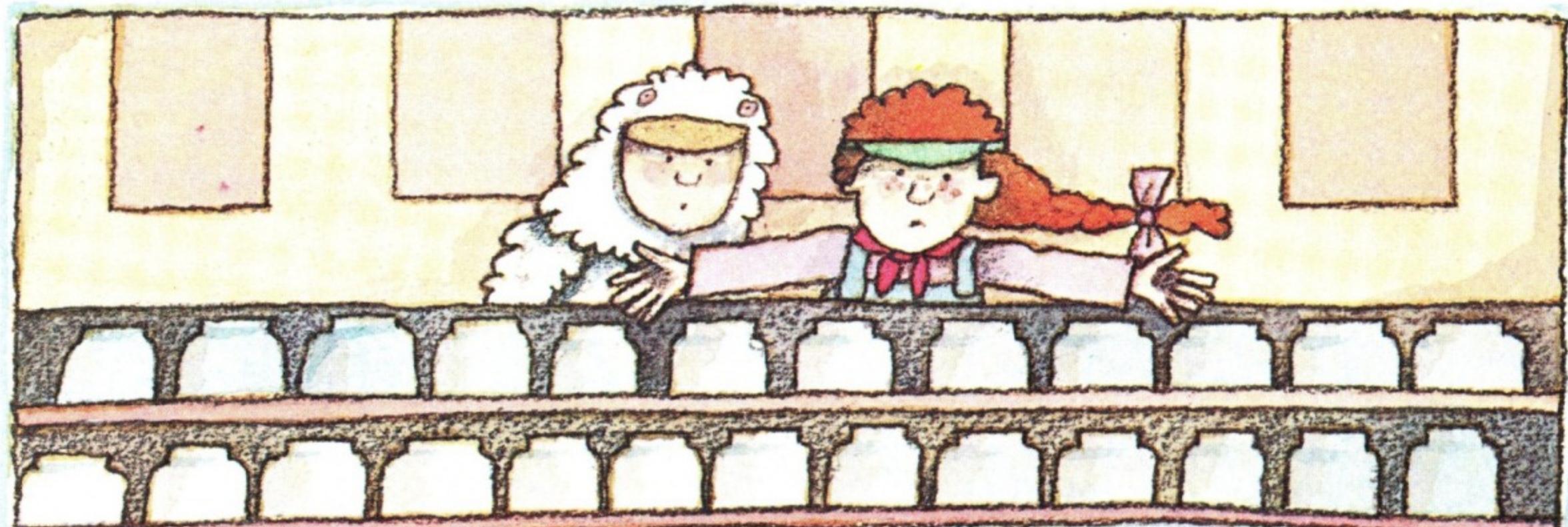


یک روز تلفن زنگ زد.

«سلام میشل. به مشکلی برخوردم. زنبورهای تو کار نمیکنند.»



میشل پرنده باز شال و کلاه کرد و رفت و رفت، تا به کارخانه‌ی خانم رئیس رسید.  
خانم رئیس منتظرش بود و او را به داخل کارخانه برد.

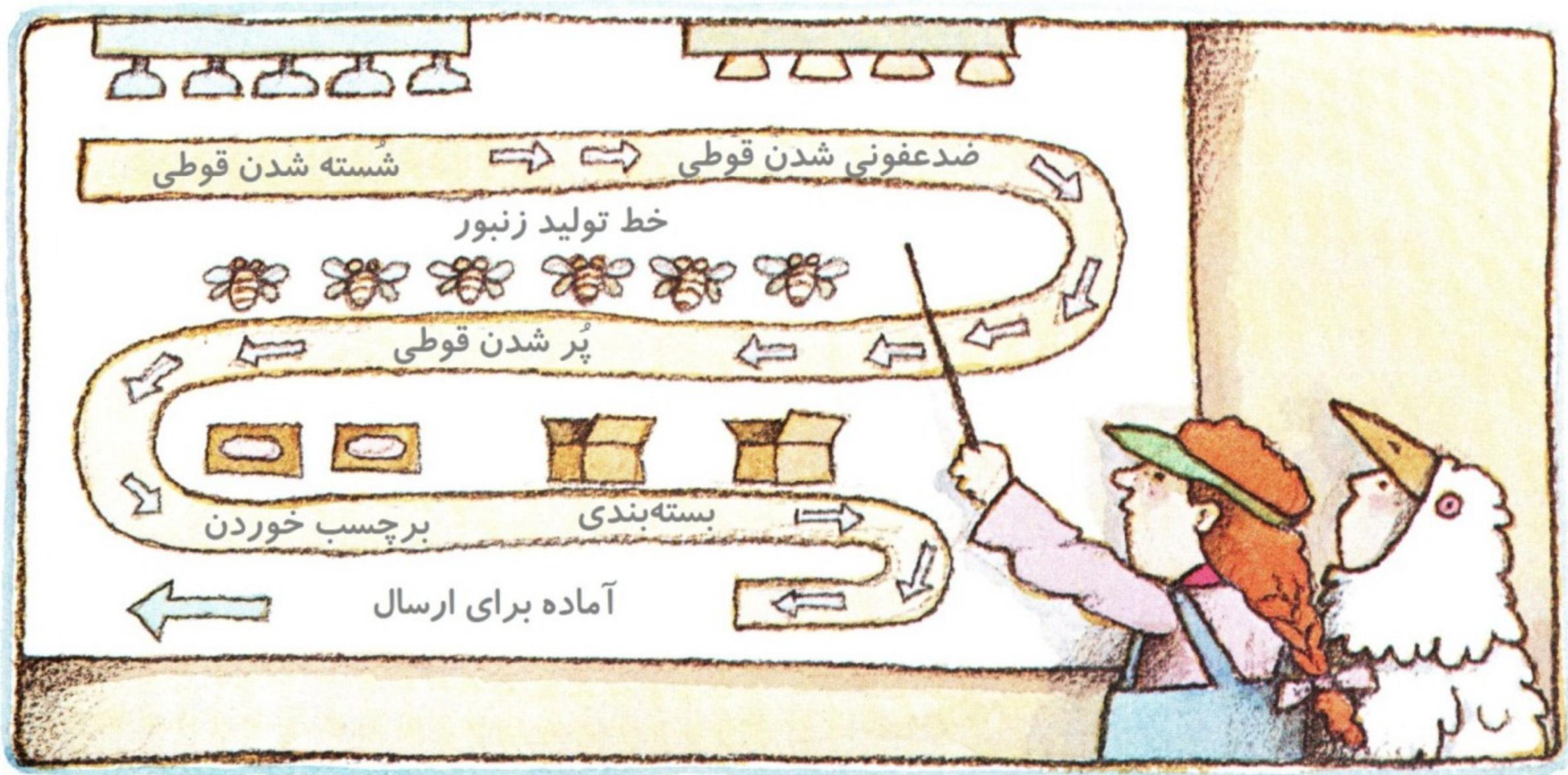


خط تولید شماره‌ی شماره‌ی ۱۰۴ - نقاله‌ی ۴ ب



خانم رئیس همان‌طور که به قوطی‌های خالی عسل اشاره می‌کرد، گفت: «نگاه کن! هیچ عسلی در کار نیست!»

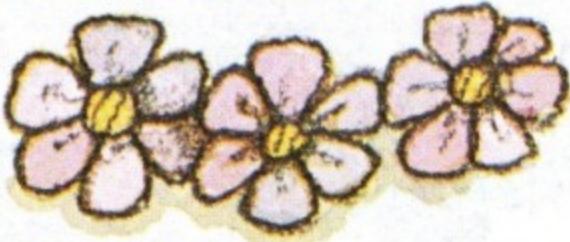
«زنبورها فقط نشسته‌اند و ویزویز می‌کنند!»



خانم رئیس ادامه داد، «من به دقت آن را برنامه ریزی کردم. به نقشه‌ی من نگاه کن!»  
میشل پرنده باز به نقشه نگاه کرد، سپس پرسید:  
«پس گل‌ها کجايند؟»

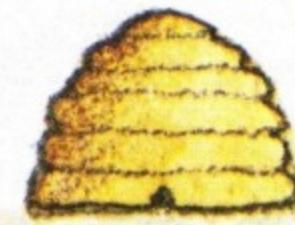


زنبورها



+

گلها



کندو



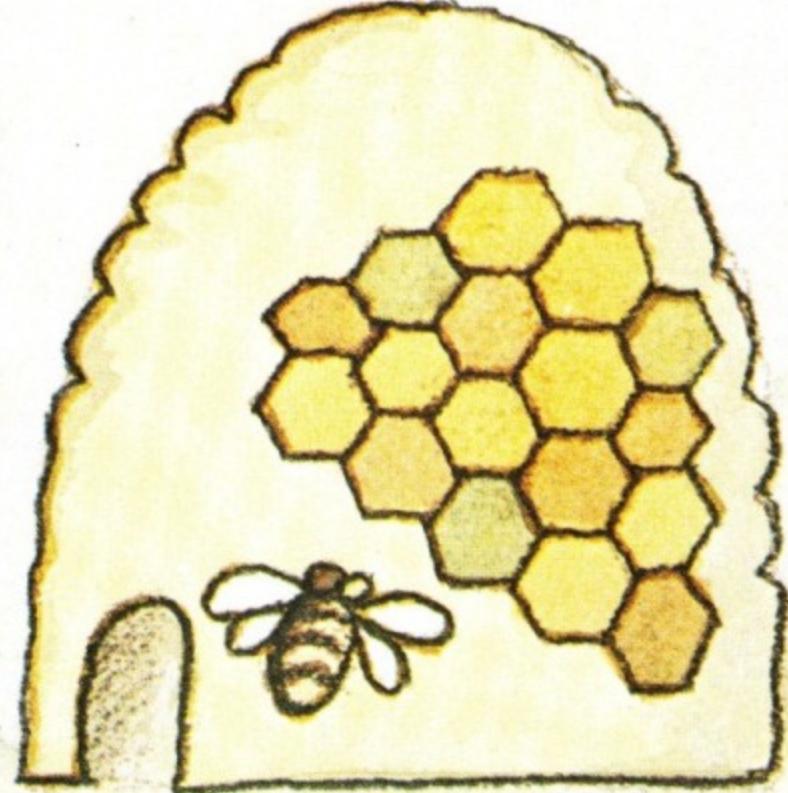
زنبورها به سوی گلها می‌روند....

و شهد آنها را می‌خورند... سپس یک خط راست درست می‌کنند.

خانم رئیس پرسید: «گلها؟»

میشل پرنده باز پاسخ داد: «بلی. زنبورها به گلها و کندو احتیاج دارند.»

کندو، با شانه‌ی عسل



...به کندو، یعنی جایی که ...

زنبورها خودشان هم داخل شانه‌ی عسل زندگی می‌کنند!



1 زنبورها شهد را تبدیل به عسل می‌کنند...



سلول‌های شانه‌ی عسل ←

2 و آن را داخل شانه‌های عسل می‌ریزند.

زنبورها موم طبیعی هم درست می‌کنند.



سپس میشل پرنده‌باز شکلی کشید تا به خانم رئیس نشان دهد که زنبورها چطور عسل درست می‌کنند.

خانم رئیس گفت: «حالا معلوم شد که چرا زنبورها عسل تولید نمی‌کردند. باز هم ازت ممنونم، میشل.»

چند هفته بعد، برای میشل پرنده باز نامه‌ای آمد.

از دفترکار: خانم رئیس

میشل عزیز،  
باز هم ممنونم.

همه چیز به خوبی پیش می‌رود.

نمی‌توانی تصور کنی که همه چیز چقدر تغییر کرده است.

من در همه‌ی قسمت‌های کارخانه گل کاشته‌ام.

و دودکش کارخانه را تبدیل به یک کندوی بزرگ کرده‌ام.

زنبورها خوشحال هستند، و من هم همینطور. مقدار زیادی هم عسل تولید کرده‌ام.

من فردا نزد تو خواهم آمد تا برایت مقداری عسل بیاورم و شخصاً از تو تشکر کنم.

دوست تو، خانم رئیس

یک عکس هم از کارخانه‌ی جدیدم برایت داخل پاکت گذاشته‌ام.

کتابخانه ملی اسلام

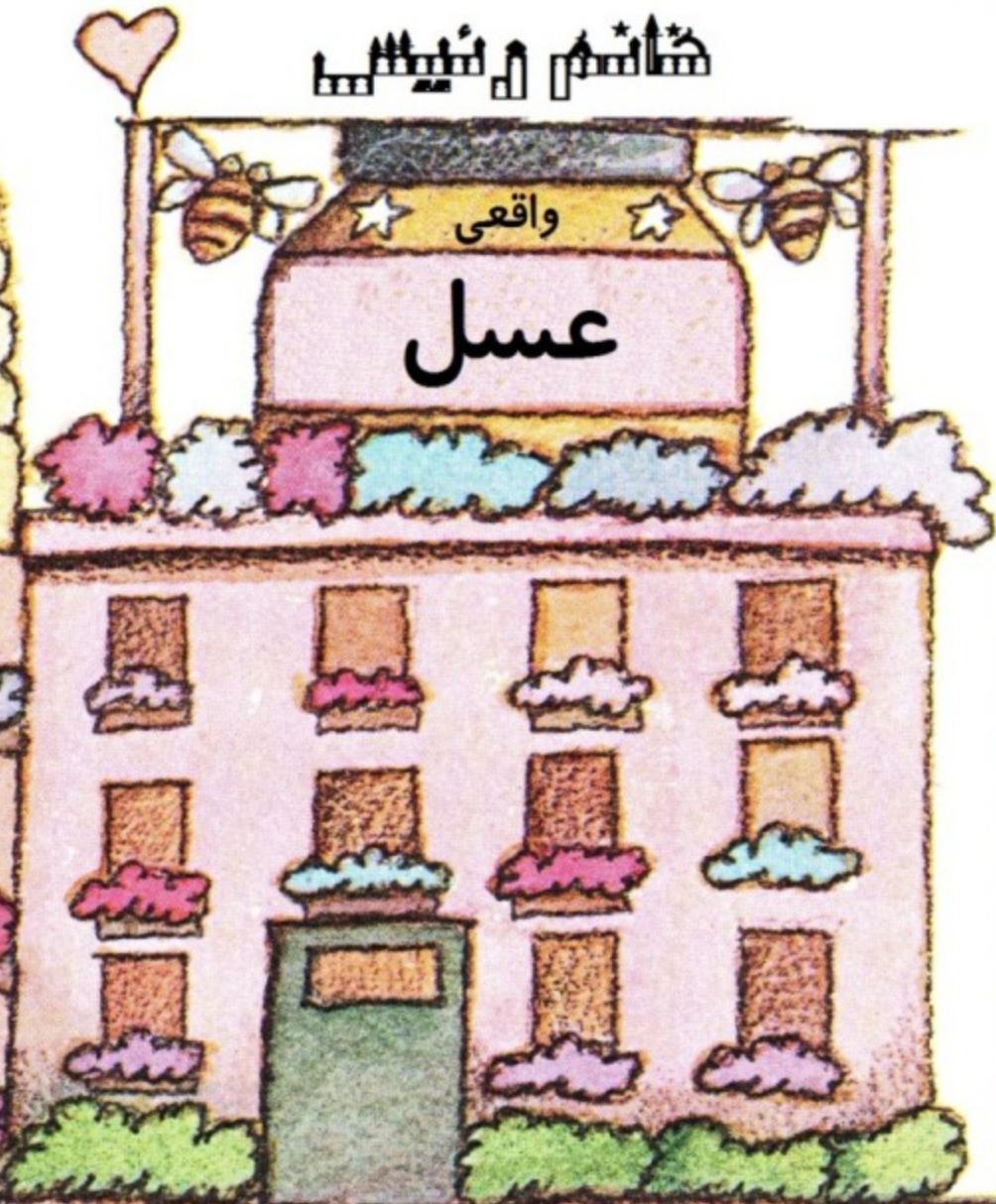
عسل

واقعی

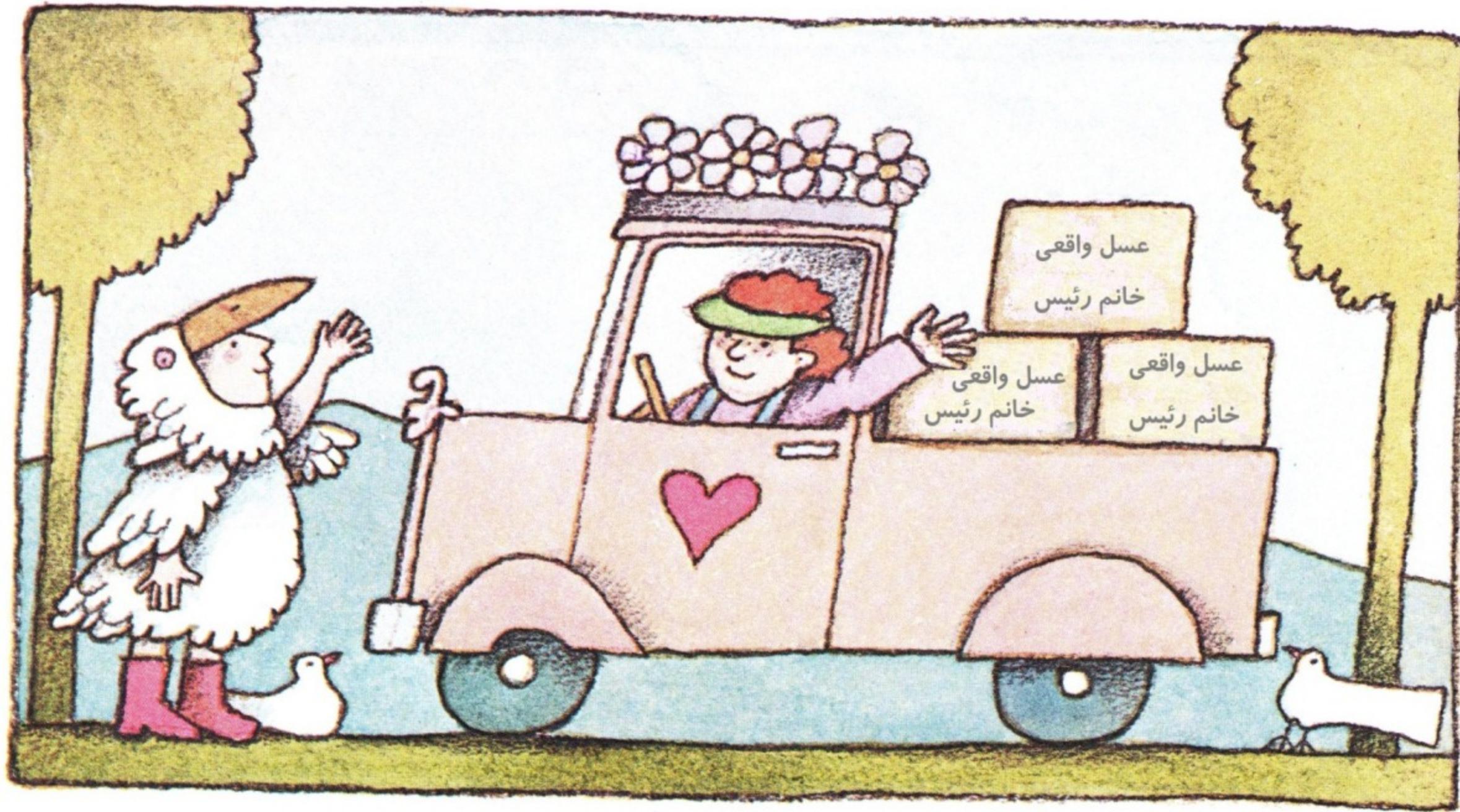


عسل واقعی

خانم رئیس



برای میشل، با مهر، خانم رئیس

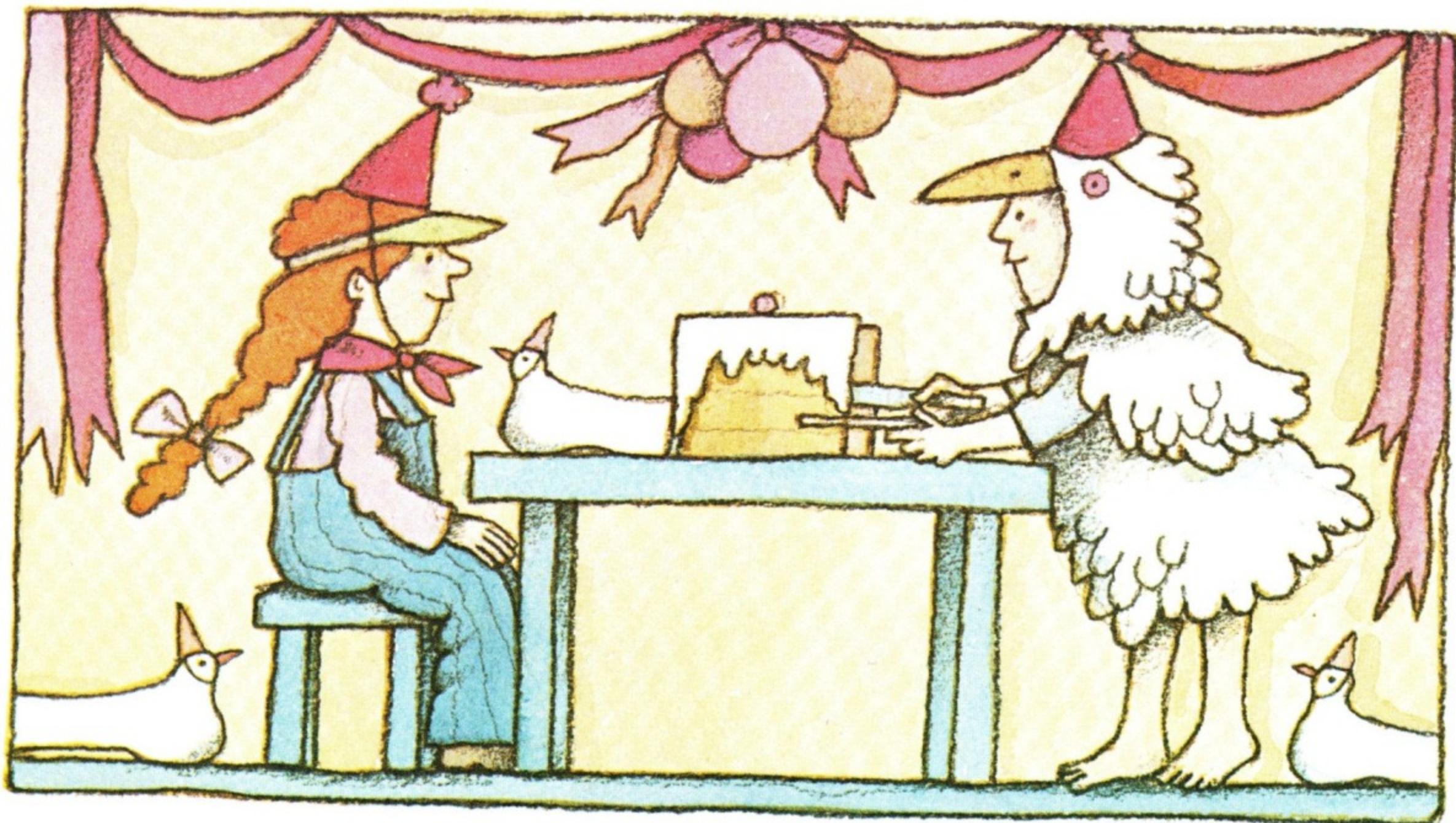


روز بعد خانم رئیس با جعبه‌های عسلش به آنجا آمد.

میشل پرندۀ باز گفت: «او، چه عالی! یک کیک عسلی خواهم پخت تا با هم بخوریم.»



و او در همان حال که با خانم رئیس سرگرم گفتگو بود، شروع به پختن کیک کرد.

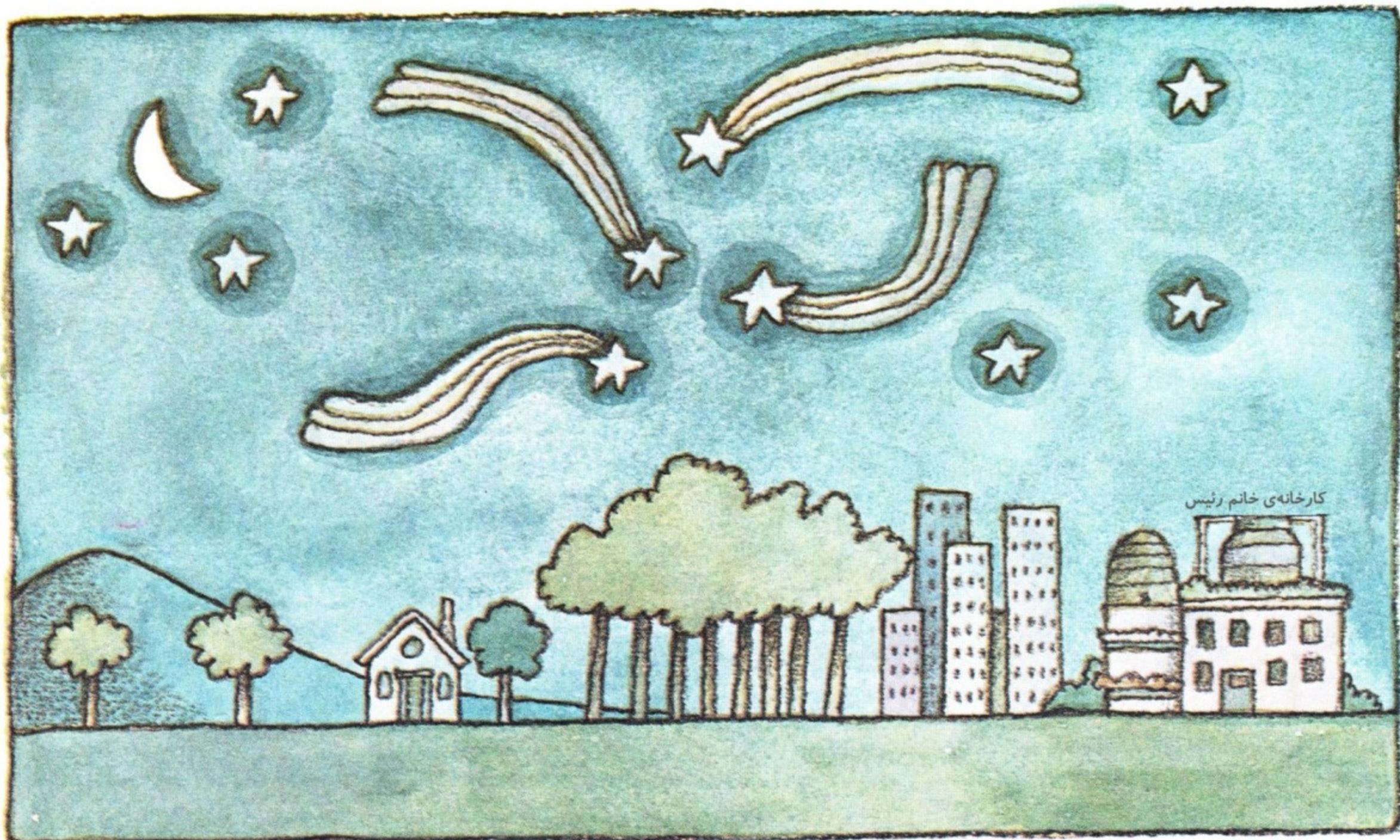


آنگاه آن روز را جشن گرفتند.



و آن شب میشل پرنده باز و خانم رئیس در میان گلها و در کنار پرندگان سفید نشستند،  
و به ستاره های دنباله دار خیره شدند.

کارخانه‌ی خانم رئیس



شب خوش..



میشل پرنده باز در ییلاقی بیرون از شهر زندگی می کند.  
او و دوستانش دوست دارند تا شب ها بنشینند و به  
ستاره ها خیره شوند. اما یک ابر بزرگ سیاه می آید و  
آسمان را می پوشاند.

میشل پرنده باز باید چه کند تا او و دوستانش  
دباره بتوانند ستاره هایشان را پیدا کنند؟

